

نیشابور در فاصله سالهای ۶۳۳-۵۳۶ هجری قمری

نوشته عبدالرسول خیر اندیش

نیشابور قرنهای متمادی در تاریخ ایران از شهرهای مهم و پررونق بوده است. این شهر در دوران قبل از اسلام صاحب اشتهار بوده، و پس از اسلام بر آبادانی و اهمیت آن افزوده شد. ازین چهار شهر اصلی خراسان یعنی نیشابور، هرات، بلخ و مرو، این شهر در قرون نخستین اسلامی بیش از همه کانون فعالیت‌های علمی، رونق اقتصادی و تحولات سیاسی بوده است. اما در واقعه حمله مغول، نیشابور درجه اعتبار و اشتهار پیشین را از دست داد. نابودی این شهر آبادان و پرآوازه به دست مغول در تاریخ بسیار معروف و مشهور است. اما شاید همگان توجهی بدین نکته نداشته باشند که نابودی نیشابور به دست مغولان پس از یک قرن تحمل مصائب فراوانی که بر این شهر رفته بود، صورت گرفت. مغولان اگر چه در سال ۶۱۸ هـ مردم شهر را کشتار کردند، اما افول قطعی شهر در سال ۶۳۳ هـ مشخص شد. از حدود یک قرن قبل از آن تاریخ، نیشابور به عنوان مرکز سیاسی خراسان، عرصه جدال پر خسارت و جبران ناپذیری بود که میان مدعیان جانشینی سلجوقیان در خراسان صورت گرفت. سرآغاز این دوران، جنگ «قطوان» در سال ۵۳۶ هـ بود، و تا سال ۶۳۳ هـ به طول انجامید. این تحقیق روزگار پر محنت و زندگی



توأم با مشقت نیشابور در آخرین قرن عظمت و شوکت آن را بررسی می نماید .
 سرآغاز آشوب و آشفتگی خراسان و به تبع آن نیشابور، شکست هولناک سنجر از قراختائیان در سال ۵۳۶ هـ در جنگ «قطوان» بود. این شکست قسمتهای وسیعی از مرزهای شمال شرقی ایران را از دست سلجوقیان خارج کرد و شهرهای بسیاری در ماوراءالنهر و خراسان، چه در مرزها و چه در داخله آن دچار اشکال فراوان شد. زیرا مرزها دیگر بدرستی قابل حراست نبودند و نیروهای سیاسی درون دولت سلجوقیان نیز فرصت را برای افزایش قدرت خود مغتنم دانسته، تکاپوی خویش را آغاز کرده بودند. غوریان از شرق خراسان، خوارزمشاهیان از سمت شمال (خوارزم) و بقایای دولت سلجوقیان در خراسان و عراق عجم به ستیز با یکدیگر روی آوردند. محل اصلی تلاقی آنان نیز نیشابور شد که عمده‌ترین شهر خراسان بود. در حالی که هیچ‌النبی از زخم ضربات قراختائیان حاصل نشده بود، فتنه ترکان غز در سال ۵۴۸ هـ روی داد. سنجر این بار نیز متحمل شکست شد و اسیر گشت. غزان به یکباره به خراسان ریختند، و قتل، غارت و تخریب فراوان کردند. از جمله، فجایع مهاجمان در مشهد، نیشابور و نواحی مجاور آنها مشهور است. زبده‌النصره، در باره فجایع غزان می نویسد: «غزان شهر نیشابور را خراب کردند و با شکنجه ساکنانش را کشتند»^۱ یاقوت نیز بر شدت خرابی نیشابور به دست غزان تأکید کرده و آورده است: «غزان در نیشابور بیشتر مردم آن را کشتند» و «بقیه السیف جلای وطن کردند»^۲ نه تنها نیشابور، بلکه سراسر خراسان در پی حملات غزو اسارت سنجر دچار نابسامانی و پریشانی شد. به نوشته جوزجانی: «غزان خراسان را با یکدیگر قسمت کردند و هر چه می بایست می کردند»^۳ با این حال تمامی

۱. بنداری اصفهانی، زبده‌النصره و نخبة‌العصره، (تاریخ سلسله سلجوقی) ترجمه محمد حسین خلیلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶، ص ۳۳۱-۳۳۰.
 ۲. برگزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۱۶۶.
 ۳. قاضی منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای



آشفستگی خراسان از جانب غزان نبود، بلکه سرکشی امرا و ملوک سنجری که فرصت به دست آمده را برای کسب قدرت مغتنم می شمردند نیز، مزید بر علت شده بود. جوزجانی در این مورد می افزاید که پس از سنجر «بعضی از خراسان تعلق با مرء غز گرفته بود و بعضی به بندگان سنجری و بعضی به حضرت فیروزکوه و بامیان»^۱ منظور جوزجانی از بندگان یا ملوک سنجری سلاطین متقدم خوارزمشاهی از خانواده انوشکین غرچه، و نیز ملک مؤید حاکم نیشابور است. از همان اوایل سست شدن بنیان سلطنت سنجر، جدال برای تسلط بر نیشابور به عنوان مهمترین شهر خراسان آغاز شد. چنانکه خوارزمشاهیان، قلمرو خود را به سمت نیشابور توسعه دادند،^۲ و حتی در آن شهر به طور موقت برایشان خطبه خواندند.^۳ اهمیت اقتصادی، ارتباطی و سیاسی نیشابور، چنین جدالی را به دنبال آورده بود. موقعیت ممتاز نیشابور به ساکنان آن امکان داده بود تا بلافاصله پس از فتنه غزان، به شهر بازگشته، و شهر را از سمت محله شادیخ از نو بسازند.^۴ لذا کمی پس از فوت سنجر (۵۵۲ هـ) کشمکشهای سیاسی و نظامی در خراسان و بخصوص در نیشابور متمرکز شد. سرآغاز این کشمکشها در نیشابور شورش مؤید

۱. همان، ص ۳۰۲. کتاب، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. در مورد نخستین پیشرویهای خوارزمشاهیان در شمال خراسان ر.ک. به: زبدة النصره، ص ۳۳۶، و جوزجانی، همان ص ۳۰۱.

۳. و. و. بارتولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۳۳۶، و جوزجانی، همان ص ۳۰۱.

۴. ابن حوقل در این مورد می نویسد: «چون دست ستمکاران از آن کوتاه گشت مشمول رحمت خدا شدند به محلی نزدیک شهر واقع در مغرب آن موسوم به شایکان که تلی دارد در آمدند و در آنجا خانه ها و کاخها و بازارها و گرمابه ها و قهوه خانه ها و مساجد ساختند و اکنون زیباتراز سابق شده است و آنرا نیشابور نامیدند و من در سال ۵۸۰ شنیدم که آبادی تا جای قدیم پیوسته و بر بالای آن تل حصاری استوار ساخته اند.» (سفرنامه ص ۱۶۷-۱۶۶) همو در اهمیت نیشابور می نویسد «در سراسر خراسان شهری در سلامت هوا و پهناوری و پرعمارتی و تجارت و کثرت مسافر و قافله به پای نیشابور نمی رسد و از آنجا انواع جامه های پنبه ای و ابریشمی بدست می آید که به سایر سرزمین های اسلامی و برخی سرزمین های کفر میبرند و پادشاهان از این جامه ها برمی گزینند چه از هیچ شهر یا ناحیه ای جامه ای بدین مرغوبی به دست نمی آید.» (سفرنامه ص ۱۶۸) نیز ر.ک. به: بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۵۸، ص ۱۲۷.



آی‌ابه - که از غلامان سنجر بود - بر ملک محمودخان جانشین سنجر بود. مؤید در رمضان سال ۵۵۷ هـ سلطان محمود را اسیر کرد و کور نمود. سال بعد ایل ارسلان خوارزمشاه به قصد تصرف نیشابور، بدان سامان لشکر کشید. اما چون کار به مصالحه انجامید، به خوارزم بازگشت.^۱ با چنین اقدامی ملک مؤید خود را در نیشابور مستقل دید و کوشید با ملوک اطراف در صلح و صفا بسربرد.^۲ اما با مرگ ایل ارسلان خوارزمشاه، دوره این صلح و ثبات کوتاه مدت بسر آمد. زیرا میان تکش و سلطان‌شاه (فرزندان ایل ارسلان) برای تصاحب تاج و تخت خوارزم جدال در گرفت. طی این جدال سلطان‌شاه و مادرش از برابر تکش که از پشتیبانی خان ختایی برخوردار بود، به نیشابور گریختند و دست توسل به دامان ملک مؤید آویختند.^۳ آنان ملک مؤید را به تصرف خوارزم و دست یافتن بر خزاین آن تحریض کردند.^۴ در نتیجه مؤید نیز به آن سامان لشکر کشید. اما شکست خورد و به اسارت درآمد و به دستور تکش در سال ۶۵۹ هـ به قتل رسید.^۵ اما سلطان‌شاه خود توانست بگریزد و بار دیگر به نیشابور پناه برد. در آنجا او کوشید فرزند و جانشین ملک مؤید به نام طغان‌شاه را با خود همراه ساخته، و باردیگر علیه تکش دست به لشکرکشی بزند. اما طغان‌شاه چنین قدرتی نداشت و اساساً اهل بزم بود نه رزم. جوزجانی در شرح سیرت او نوشته است «به جهت عشرت و طرب آستین پیراهن خود بقدر ده گز در طول کرده بود و جلاجل زرین بسته و در میان رقص انداختی»^۶ لذا «باملوک اطراف طریق مودت و موافقت و خدمت پیش گرفت»^۷ از آن جمله، دختر غیاث‌الدین محمد سام غوری را برای پسرش سنجر شاه عقد کرد.^۸ در چنین

۱. جوینی، عطا ملک، تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات، ارغوان، نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۶، ۱۵.
۲. جوزجانی، همان، ص ۳-۲.
۳. جوینی، همان، ص ۱۷.
۴. درباره جلال ملک مؤید و خوارزمشاه، ر.ک. به: بارتولد، ترکستان نامه، ج ۲، ص ۷۰۶.
۵. جوینی، همان، ص ۱۹، نیز بارتولد، همان، ص ۷۰۸.
۶. جوزجانی، همان، ص ۲۷۴.
۷. جوزجانی، همان، ص ۲۷۴.
۸. جوزجانی، همان، ص ۲۷۴.



شرایطی سلطان‌شاه ماندن در نیشابور را به نفع خود ندید و با استفاده از اختلافاتی که میان تکش و قراختائیان پدید آمده بود، به دولت قراختائی پناهنده شد. تلاش سلطان‌شاه برای حمله به خوارزم با کمک قراختائیان به نتیجه نرسید، از این رو، به مرو یورش برده، آنجا را تصرف نمود. این امر او را با دوست دیرینش طغان‌شاه حاکم نیشابور به رویارویی کشاند. در سال ۶۷۶ هجری جنگ میان سلطان‌شاه و طغان‌شاه بر سر مرو آغاز شد. جوینی در شرح این جدال می‌نویسد: «آسایش حرب در دوران آمد و مبارزان از جانبین در میدان، بعد از جدال و قتال طایفه طغان‌شاهی را از صدمت صولات لشکر سلطان‌شاهی کار خلل و تباهی یافت و سلطان‌شاه بقوت الهی کامران شد و غنایم بسیار از مال و خواسته به خزانه او رسید و از آن جمله غنایم سیصد تخت نرد به خزانه سلطان‌شاه رسیده بود و سلطان‌شاه بر سرخس و طوس و آن حدود مستولی شد و اقبال کوکب او بعد از هبوط مستولی و چون برخلاف شیوه طغان‌شاه مرد حرب و جنگ بودند نه یار دق و چنگ، پیوسته بر سر طغان‌شاه تاختن می‌کرد تا لشکر طغان‌شاه در مانده شد و بیشتر امرا و اعیان او به سلطان‌شاه متصل گشتند و ملک او را رونقی نماند.»^۱ در نتیجه، کار بر طغان‌شاه و مردم نیشابور سخت شد. تلاش طغان‌شاه برای استمداد از غوریان و دولت مرکزی خوارزمشاهیان نیز به نتیجه نرسید تا آنکه در سال ۶۸۱ هجری جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۲

پس از طغان‌شاه، پسرش سنجر شاه بجای او به حکومت نیشابور نشست، اما او بیش از پیش اعیان نیشابور را بواسطه مصادره اموال، از خاندان ملک مؤید متنفر و به سلطان‌شاه متمایل ساخت. لذا جدال میان حکومت‌های مرو و نیشابور ادامه یافت. در این میانه، سلطان تکش خوارزم‌شاه کوشید از این جدال سود جوید. او در سال ۶۸۲ هجری ابتدا به مرو، و سپس به نیشابور لشکر کشی کرد. اما موفق به تصرف هیچ کدام نشد و حکومت مستقل خاندان ملک مؤید ادامه یافت.^۳

۲. جوینی، همان، ص ۳۳.

۱. جوینی، همان، ص ۳۳.

۳. همان، ص ۳۴.



بابازگشت تکش به خوارزم، بار دیگر سلطان‌شاه به نیشابور لشکر کشید. اما حصار مستحکم شادیاخ، یعنی محله حاکم نشین نیشابور، او را ناکام ساخت.^۱ نیشابور خسته و کوفته از حمله سلطان‌شاه هنوز برنیاسوده بود که بار دیگر تکش به آن حمله ور شد. باران سنگ و تیر، و شدت نبرد، منکلبک، نایب سنجرشاه و مدافع شهر را به تسلیم کشاند. در سال ۶۸۳ هـ شهر به تصرف تکش درآمد. مادر سنجرشاه به عقد تکش درآمد و خود نیز مطیع گشته از حکومت معزول شد.^۲ او با عقد دختر و سپس خواهر تکش، داماد خوارزمشاهیان شد. بدین ترتیب حکومت مستقل خاندان ملک مؤید به پایان رسید. اما این به معنای پایان جدال برای نیشابور نبود.^۳

بلافاصله پس از بازگشت تکش، سلطان‌شاه به نیشابور حمله ور شد. مدافعان نیشابور سخت ایستادگی کردند و ناصرالدین ملک‌شاه پسر تکش و حاکم نیشابور از پدر کمک خواست.^۴ بازگشت مجدد تکش به نیشابور، به محاصره آن پایان داد و سرانجام صلح میان تکش و سلطان‌شاه در سال ۵۸۵ هـ ق برای مدتی به نیشابور امکان آرامش و آسایش داد.^۵ اگر چه، این به معنای مسلم شدن حاکمیت بر نیشابور برای خوارزمشاهیان نیز بود. با تصرف نیشابور دولت خوارزمشاهی توانایی لازم برای توسعه متصرفات خود را در ایران یافت. لذا همان گونه که نیشابور برای حکومت‌های غربی ایران دهلیزالمشرق بود،^۶ برای دولت خوارزمشاهیان دهلیز المغرب شد و از آن پس خوارزمشاهیان با قدرت و قاطعیت بیشتری پیشروی بسوی غرب ایران را ادامه دادند. پس از فتح نیشابور، تکش به مازندران رفت، و در آنجا تمامی امرای خراسان به خدمتش شتافته، اعلام اطاعت کردند.^۷ سپس تکش در سال ۵۸۵ هـ به رادکان طوس آمد و بار دیگر بر تخت جلوس کرده و تسلط خود را بر خراسان به نمایش گذاشت. در این مدت برادرش سلطان‌شاه برای

- | | |
|-----------------------|---|
| ۱. همان، ص ۳۴. | ۲. همان، ص ۳۶. |
| ۳. همان، ص ۳۵. | ۴. جوزجانی، همان، ص ۳۰۴. |
| ۵. جوینی، همان، ص ۳۶. | ۶. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی، ص ۱۲۸. |
| ۷. جوینی، همان، ص ۲۶. | |



توسعه قلمرو خود به جنگ با غوریان مشغول بود. اما چون موفق به شکست لشکر غوریان نشد، باردیگر به جدال با تکش پرداخت. در نتیجه از سال ۵۸۶ تا ۵۸۹ هجری صفحات شمال نیشابور در مرو و سرخس عرصه جدال آن دو شد. در سال ۵۸۹ هجری سقوط مرو، کار سلطان‌شاه به آخر رسید و خراسان به طور کامل به دست تکش افتاد. پس از تصرف مرو، سلطان تکش فرزندش ملک‌شاه حاکم نیشابور را فراخواند و حکومت مرو را به او داد، و برای اداره نیشابور پسر دیگر خویش قطب‌الدین (محمد بعدها سلطان علاء‌الدین محمد خوارزمشاه) را به حکومت آنجا منصوب کرد.^۱ اما بزودی معلوم شد که ملک‌شاه و فرزندانش تمامی خراسان را از تکش انتظار دارند. لذا به بهانه ناسازگار بودن هوای مرو با سلامتی ملک‌شاه، تکش او را به نیشابور بازگرداند و قطب‌الدین محمد رازد خود خواند. برای ترضیه خاطر قطب‌الدین محمد، اقطاعی در خراسان به او داده شد و بدین ترتیب قلمرو خوارزمشاهیان در خراسان به دست ملک‌شاه و پسرانش افتاد. ظاهر آدر دوره حکومت ملک‌شاه و پسرانش اعیان نیشابور ناراضی شده و به خاندان ملک مؤید و بازگشت حکومت آنان متمایل شدند. زیرا در سالهای ۵۹۱ و ۵۹۲ هجری که ملک‌شاه درگیر مسائل غرب ایران شد، اعیان نیشابور و سنجر شاه فرصت یافتند تا مقدمات احیای حکومت خاندان ملک مؤید را فراهم سازند. در این ماجرا مادر سنجر شاه که اکنون همسر سلطان تکش بود، نیز مشارکت داشت. تکش از این امرواقف شده و دستور داد سنجر شاه را کور کنند. بدین ترتیب آخرین تلاش خاندان ملک مؤید به وسیله تکش سرکوب شد. جوینی که به دقت از این ماجرا سخن گفته، اشاره ای به سرنوشت مادر سنجر شاه نمی‌کند، و نیز سخنی از واکنش غوریان که سنجر شاه دامادشان بود، به میان نمی‌آورد. اگر چه چند سال بعد، چنانکه ذکر خواهد شد جدال میان غوریان و خوارزمشاهیان بر سر نیشابور بالا گرفت.

تکش پس از سرکوب خاندان ملک مؤید، در سال ۵۹۲ هجری سفری به نواحی مرکزی



ایران کرد، و در همین سال فرمان حکومت بر تمامی قلمرو خوارزمشاهیان در خراسان را برای پسرش ملکشاه صادر نمود. اما روزگار برخلاف میل و مراد او گردش کرد. در سال ۵۹۳ ملکشاه درگذشت. از آنجا که فرزندان ملکشاه بخصوص هندوخان، خواهان حفظ و موقعیت خانواده خویش در خراسان پس از مرگ پدر بودند، تکش نسبت به آینده خراسان مضطرب شد و یکی از عمال عالی مقام دولت خود به نام صدرالدین مسعود هروی را به نیشابور فرستاد. او اوضاع را آرام کرد و فرزندان ملکشاه را به خوارزم فرستاد.^۱ متعاقب آن تکش، پسر دیگرش، قطب الدین محمد را به حکومت نیشابور منصوب کرد.^۲

سالهای ۵۹۴ - ۵۹۶ ه یعنی دو سال آخر عمر تکش، اوضاع خراسان کاملاً بر وفق مراد بود. تکش در ترکستان و ایران به فتوحات جدید نایل آمد. در سال ۵۹۵ ه سنجر شاه نیز درگذشت و در همان احوال از جانب خلیفه عباسی منشور حکومت تکش بر متصرفات او از جمله خراسان به دستش رسید.^۳

هنگامی که سلطان محمد خوارزمشاه بر جای پدر استقرار یافت، اوضاع خراسان به ظاهر آرام می نمود و کرسی آن نیشابور در امن و امان. اما زخم خوردگان از تکش مترصد فرصت بودند و از جانب خراسان دو گروه در صدد محدود ساختن قلمرو او بودند. اول برادر زادگانش یعنی فرزندان ملکشاه که نیشابور و خراسان را حق خود می دانستند، و دوم غوریان که مرگ سنجر شاه بن طغان در سال قبل (۵۹۵ ه) و انقراض خاندان مؤید را که با آنان قرابت سببی داشت، برخوردار می دیدند، و از همه مهمتر آنکه خواهان گسترش قلمرو خویش در خراسان بودند. آنان همچنین در جلب حمایت خلیفه عباسی خود را با خوارزمشاهیان در رقابت می دیدند. تسلط بر خراسان هم در این میان نقش مهمی داشت. نیشابور نیز کماکان کلید اصلی تسلط بر شرق ایران محسوب

۲. جوزجانی، همان، ص ۳۰۶

۱. همان، ص ۴۰.

۳. جوینی، همان، ص ۴۶-۴۰.



می شد. لذا غوریان قصد تصرف نیشابور کردند و هندو خان پسر ملکشاه به مخالفت با عم خویش (سلطان محمد)، با آنان همراه شد. سلطان محمد در ایام ولیعهدی که امارت نیشابور را داشت، به ضرورت ملازمت پدر در لشکر کشیهای ایران و ترکستان، ملک شرف الدین مسعود حسن، اتابک خویش را حاکم نیشابور قرار داده بود و اکنون که به شاهی رسیده بود، برادر خویش تاج الدین علیشاه را به امارت نیشابور برگزید.^۱ اما غوریان سریعاً دست به کار شدند و تاسلطان محمد درگیر مسائل استقرار دولت خویش بود، به سوی نیشابور لشکر کشیدند.

سلاطین غور معزالدین و غیاث الدین، شخصاً در برابر حصار نیشابور حاضر شدند. تلاش علیشاه بجایی نرسید و با فروریختن اتفاقی قسمتی از بارو، نیشابور تصرف شد. علیشاه با جمعی از بزرگان خوارزمی اسیر و به هرات فرستاده شدند. از جانب غوریان، ملک ضیاء الدین به امارت نیشابور منصوب شد^۲ و در پی آن غوریان به سمت نواحی غربی خراسان به پیشروی خود ادامه دادند. متعاقب آن سلطان محمد خوارزمشاه با شنیدن خبر فتح نیشابور، به سرعت و با نیرویی گران به آنجا شتافت، غوریان کوشیدند با گشودن باب مذاکره تصرف بخشی از خراسان را برای خویش مسجل و مسلم سازند. اما سلطان محمد که به اهمیت و حساسیت خراسان برای سلطنت خویش واقف بود، انعطافی نشان نداد و نیشابور را در محاصره گرفت. در این هنگام حاکم نیشابور از جانب غوریان الملک حاجی علاء الدین محمد بود.^۳ نیشابور گشوده شد و به دستور سلطان تمام باروی نیشابور را با خاک یکسان کردند.^۴ سپس سلطان محمد لشکر به سوی مرو کشید که در آنجا هندو خان پسر ملکشاه با کمک غوریان در برابر او عصیان کرده بود. او خواهان حکومت خراسان بود و سلطان محمد حاضر بدین امر نبود. در شمری که هندو خان خود

۱. جوزجانی، همان، ص ۳۰۶، نیز جوینی، همان ص ۴۸.

۲. جوزجانی، همان، ص ۳۰۶. ۳. همان، ص ۳۰۷.

۴. ابن اثیر، کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی، ۱۳۵۵، ج ۲۵، ص ۱۹۵، نیز جوزجانی، همان، ص ۵۰.



سروده این وضع را چنین بیان کرده است:

کاشانه ترا مرکب و میدان مارا
صد گنج ترا خنجر بران مارا
خواهی که خصومت از میان برخیزد
خوارزم تراشها خراسان مارا

سلطان محمد نیز در پاسخ این اشعار را فرستاد:

ای جان غم این غمزه سوداگیرد
این پند نه در تو ونه در ماگیرد
تا قبضه شمشیر که آلاید خون
تا آتش اقبال که بالاگیرد

در هر حال، هندوخان در مرو تاب مقاومت نیاورد و منهزم شده به غوریان پناهنده شد.^۱ جدال برای نیشابور، مقدمه سلسله جنگهای میان خوارزمشاهیان و غوریان شد که سرانجام با تصرف بلخ و هرات، تمامی خراسان را برای سلطان محمد به ارمغان آورد.^۲ به قول جوینی «ارباع خراسان برای او از مخالفان پاک شد».^۳

از زمانی که سلطان محمد غوریان را محکوم و مطیع خود ساخت، تا هنگامی که حمله مغول خراسان را زیر و رو کرد، نیشابور اوضاع بالنسبه آرامی را گذراند. تنها واقعه مهم این ایام شورش کزلی حاکم نیشابور است و انگیزه کزلی از این اقدام، برپا کردن حکومتی خودکامه در نیشابور بود. او برای نیل بدین مقصود، اولاً از گرفتاری سلطان محمد در جنگ با قراختائیان بهره می برد،^۴ و ثانیاً امیدوار به حمایت ترکان خاتون مادر سلطان محمد بود که با وی پیوند خویشی داشت.^۵ کزلی در نیشابور مقام ساخت و به سرعت مشغول بر آوردن حصار و حفر خندق شد. اما چون سلطان محمد در هنگام باز پس گیری نیشابور از غوریان استحکامات دفاعی آن را خراب کرده بود، کزلی اوضاع را بر خود تنگ می دید. لذا از یک سو به ساختن حصار، خندق و جمع آوری آذوقه مشغول بود،^۶ و از سوی دیگر به سلطان محمد پیغام می داد و التماس داشت که سلطان

۱. جوزجانی، همان، ص ۳۰۴.
 ۲. همان، ص ۳۰۷، و ابن اثیر، همان، ص ۱۱۶-۱۰۶ و ۵۸.
 ۳. جوینی، همان، ص ۷۴.
 ۴. همان، ص ۶۹.
 ۵. همان، ص ۶۹.
 ۶. ابن اثیر، همان، ص ۱۹۵.



امارت او بر نیشابور را بپذیرد. اما سلطان محمد با اعزام لشکری جرار نقشه های کزلی را نقش بر آب ساخت. کزلی گریخت و سرانجام نیز کشته شد.^۱ در راندن کزلی از نیشابور اصفهبد کبود جامه، مصدر خدمات مهمی برای سلطان محمد گشت. لازم به تذکر است که این اصفهبد در آخرین جنگهای سلطان محمد با گورخان قراختایی، پنهانی با گورخان تماس گرفت و در ازای خیانت به سلطان محمد خواستار حکومت خراسان شد. گورخان نیز پذیرفت.^۲ اما سلطان محمد به انهدام دولت قراختائیان توفیق یافت. جوینی که این خبر را نقل کرده هیچ توضیحی در مورد مقدمات و علل چنین اندیشه‌ای از جانب اصفهبد و آثار و عواقب آن برای خراسان نداده است. باز نکته دیگری که در مورد نیشابور در این احوال شایان ذکر است، داستانی است که جوینی در مورد انعکاس خبر از میان برداشتن دولت قراختائیان یعنی سد حائل میان ایران و مغولستان از زبان اهالی نیشابور نقل کرده است. او می نویسد «از ابن خالم ... شنیدم چون منهیان به شادیاخ رسیدند که بردست سلطان فتح ختای میسر شد و جمهور خلائق شادیاخ هر کس بر حسب هوی و حال خود تهادی و تهانی می کردند طبقه زهاد به تقدیم شکرالهی مشغول و اکابرو معارف با معازف و مزامیر جشن و سرور و اوساط الناس با فرح و سرور و جوانان در بساتین در هابهوی و پیران با یکدیگر در گفت و گوی با جمعی به نزدیک استادم سید مرتضی بن سید صدرالدین کساهما الله لباس غفرانه رفتم او را دیدم در کنج خانه غمناک و زقان از گفت و شنید بر بسته از صاحب حزن درین روز شادی افروز استکشافی رفت فرمود که ای غافلان و رای این ترکان قومی اند در انتقام و اقتحام لجوج و در کثرت عدد فزون بر یا جوج و مأجوج و قوم ختای در ما بین به حقیقت سد ذی القرنین بودند و نه همانا که چون آن سد مبدل شود در بیضه این ملک سکونی باشد و هیچ کس را به تمتع و

۱. حمیدالدین احمد بن حامد کرمانی (افضل کرمانی)، المضاف علی بدایع الازمان فی وقایع کرمان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۱، ص ۴۰-۳۸.
 ۲. جوینی، همان، ص ۸۴-۸۳.

نیشابور

تاریخ شماره مسلسل ۱۹

تنعم رکونی امروز تعزیت اسلام می دارم»^۱

ابن اثیر در ذکر وقایع سال ۶۰۴ ه. به طغیان تاج الدین علیشاه برادر سلطان محمد که حاکم طبرستان بوده، اشاره کرده است او می نویسد: «خبر نابودی سلطان محمد خوارزمشاه (در جنگ با قراختائیان) به برادرش علیشاه رسید که در طبرستان بود. به شنیدن این خبر مردم را به سوی خویش فراخواند و خطبه را که بنام برادر می خواند قطع کرد و آماده تصاحب اورنگ پادشاهی شد. در نتیجه خراسان آشفته گردید و بی سروسامانی بزرگی روی داد»^۲ ابن اثیر این واقعه را همزمان با شورش کزلی و به نوشته ابن اثیر (کزلک) دانسته، اما نه او و نه جوینی و دیگران اشاره ای به چگونگی خاتمه کار علیشاه نکرده اند. ظاهراً اقدامات اصفهید کیود جامه که به فرار کزلی منتهی شد، دست اندازی علیشاه به خراسان را نیز مانع شده است.

نیشابور از دفع کزلی تا حمله مغولان مدتی را در آسایش گذراند تا آنکه آوازه حمله مغول وحشت بر دل پیر و جوان ورعبت و سلطان انداخت. سلطان محمد که تلاش داشت اوضاع بهم ریخته دفاع از شهرهای ماوراءالنهر را سامان دهد، به حالت فرار در ۱۲ صفر سال ۶۱۷ ه وارد نیشابور شد^۳ و مدتی را در آن شهر گذراند و از آنجا به کسب اخبار شهرهای ماوراءالنهر می پرداخت.^۴ سلطان محمد مدتی را در نیشابور گذراند و در این مدت عملاً نیشابور مرکز حکومت خوارزمشاهیان شده بود. جوینی نقل می کند که چگونه ازدحام مردمان با آشفتگی اوضاع دولت خوارزمشاهی در نیشابور بهم تلاقی کرده بود.^۵ سلطان محمد نیز نه تنها کاری برای تسکین آلام مردم انجام نمی داد، که مدام آنان را از قوت و جنگ آوری مغول می ترساند. چنگیز خان چون از اقامت سلطان در نیشابور مطلع شد، تصمیم گرفت تا او قوای خود را جمع نکرده اسیر یا معدومش سازد.

۱. ابن اثیر، همان، ص ۱۹۶.
۲. جوزجانی، همان، ص ۳۱۲.

۳. همان، ص ۷۹-۸۰.
۴. جوینی، همان، ص ۱۰۹.
۵. جوینی، همان، ص ۱۱۰.



لذا یمه (جبه) نویان و سبتای بهادر را با گروهی کثیر از جنگاوران زنده به سوی نیشابور روان کرد. چون خبر اعزام این دو سردار به نیشابور رسید، سلطان محمد به بهانه شکار از نیشابور بیرون آمد و بسوی اسفراین رهسپار شد.^۱ در پی آن یمه و سبتای در اوایل ربیع الآخر سال ۶۱۷ هـ به نیشابور رسیدند.^۲ سلطان محمد در لحظات آخر ترک نیشابور، فخرالملک نظام‌الدین ابوالمعالی کاتب جامی، ضیاءالملک عارض زوزنی و هجیرالملک کافی عمر رخی را مأمور اداره شهر کرده بود.^۳ بارسیدن سرداران مغول حکام سه گانه شهر به آنان پیام داده و اظهار اطاعت کردند.^۴ مغولان پس از گرفتن آذوقه از نیشابور گذشتند و تامدتی بعد لشکرهای دیگر آنان نیز که در پی می آمدند، از نیشابور گذشته بر عقب سلطان بسوی غرب می رانند. اما چون مدتی از اعزام لشکرهای مغول به سوی غرب خبری نشد و جلال‌الدین هم در افغانستان کنونی به پیروزیهای بر مغولان دست یافت، اهالی خراسان به جنبش و جوشش در آمدند و علیه آنان پیاختابند. در این میان اهالی طوس پیشقدم شدند و با کشتن سربازان مغول ساکن آنجا، مردم نیشابور را نیز به همراهی با خویش دعوت کردند. نیشابوریان نیز که مستعد قیام بودند، با آنان همراه شدند. اگر چه در مقدمه این قیام جمعی از مغولان کشته شدند، اما در ابتدا طوس تخریب و کشتار شد و سپس چنگیزخان پسر کوچک خود تولی معروف به الغ نویان را برای تصرف و تاراج و کشتار خراسان اعزام کرد. در مقدمه سپاه تولی داماد چنگیزخان به نام طغارجار راه می سپرد. او در اواسط رمضان سال ۶۱۷ هـ به نیشابور رسید. نیشابوریان تا این زمان برج و باروی شهر را مجددآ ساخته و مستعد دفاع بودند. در اثنای مدافعه نیشابوریان، طغارجار کشته شد و لشکر مغول منهدم از پای حصار نیشابور

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، تصحیح بهمن کریمی، تهران انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۳۶۲، نیز جوینی، همان، ص، ج ۱، ص ۱۳۵.
 ۲. جوینی، همان، ص ۱۱۴.
 ۳. جوینی، همان، ص ۱۱۴.
 ۴. رشیدالدین، همان، ص ۳۶۷. نیز جوینی، همان، ص ۱۳۶.

برخاست.^۱ قوت واراده ای که نیشابوریان در مدافعه نشان دادند، مغولان را بر آن داشت که ابتدا نواحی اطراف را در هم بکوبند و سپس به قصد نیشابور حرکت کنند. به گزارش نسوی، تاییست شهر از توابع نیشابور را تصرف نکردند، قصد نیشابور نمودند.^۲ تا این زمان تولی نیز مرو را تصرف و کشتار کرده بود و تمامی لشکر مغول در خراسان در سال ۶۱۸ ه متوجه نیشابور شدند. اهالی شهر وسایل کافی برای دفاع فراهم کرده بودند و تولی با اطلاع از این امر با تأنی به تدارک و تجهیز لشکریان خود پرداخت. سپس در ۱۲ صفر حمله را آغاز کرد. چهار روز جنگ سخت که طرفین در آن کشتش و کوشش بسیار کردند، در پی آمد و سرانجام مغولان شهر را به تصرف خویش درآوردند. پس از آن تا چند روز مقاومت های پراکنده ادامه داشت طی این مدت مغولان شهر را به طور کامل خراب کرده و اهالی آن را کشتند شهر آنچنان خراب شد که مستعد زراعت گشت و برسگ و گربه نیز رحم نگریدند.^۳

از هنگام عزیمت سلطان محمد از نیشابور در سال ۶۱۷ ه تا تخریب آن به وسیله مغول در اواخر سال ۶۱۸ ه اخبار نیشابور تا حدودی در منابع دچار آشفتگی است. این آشفتگی بیشتر در مورد اخبار اقدامات جلال الدین خوارزمشاه در آن شهر است. نسوی معتقد است که جلال الدین پس از مرگ سلطان محمد از راه خوارزم به نیشابور آمد.^۴ و جوینی تاریخ آن را ۱۲ ذیحجه ۶۱۷ ه دانسته است.^۵ جوزجانی معتقد است که جلال الدین از سمت مغرب نیشابور گذشته و عازم غزنین شده^۶؛ ولی رشید الدین می نویسد که جلال الدین تا سه روز نیز در شادیاخ یعنی منطقه حکومتی نیشابور اقامت

۱. جوینی، همان، ص ۱۳۸.

۲. نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی ریدری، سیرت جلال الدین منکبرنی، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵، ص ۸۱.

۳. جوینی، همان، ص ۱۴۰ و جوزجانی، همان، ج ۲، ص ۱۲۱، و نسوی، همان، ص ۸۱.

۴. نسوی، همان، ص ۹۲-۹۱.

۵. جوزجانی، همان، ص ۱۳۲.

۶. جوزجانی، همان، ج ۱، ص ۳۱۶.



گزید.^۱ بدین ترتیب رشید الدین و جوزجانی تأثیری از اقدامات جلال الدین بر مقاومت نیشابور ارائه نمی کنند. امانسوی در شرح اقدامات جلال الدین برای به سامان آوردن اوضاع آشفته خراسان و نیز بقایای دولت خوارزمشاهی اظهار می دارد که او در نیشابور شروع به مکاتبات و جمع کردن نیرو و نفرات کرد. منتهی مغول از همه سو به او هجوم آورد و بناچار از آنجا رفت.^۲ اما به هر حال، منابع بروشنی سخنی در مورد نقش جلال الدین در تلاش های نیشابوریان ارائه نمی دهند. اهمیت این نکته در این است که تصرف نیشابور در سال ۶۱۸ هـ به دست مغولان به تصریح نسوی هنگامی بود که سلطان به هند رفته بود.^۳ امانسوی که از نزدیکان جلال الدین بود سعی در نشان دادن حقوق او در سلطنت خوارزمشاهی داشت، تأکید نموده که پس از رفتن جلال الدین و در حالی که چنگیزخان به سوی مغولستان بازگشته و غیاث الدین پیرشاه برادر جلال الدین بر ایران مستولی شده بود، شخصی به نام تاج الدین قمر بر نیشابور حاکم شد و «عمال آنرا اگر چه شوریده و آشفته بود با خود گرفت»^۴ نیز نسوی نقل می کند که پس از بازگشت جلال الدین از هند که همه ایران بجز ماوراءالنهر را بتصرف و تابعیت خود در آورده و کشف دفاین نیشابور را اوسالانه به مبلغ سی هزار دینار به اجاره می داد.^۵ این خبر نشان می دهد که نیشابور از تصرف مغولان خارج شده بوده است.

اخبار نیشابور از این پس بسیار پراکنده است. این قدر آمده که پس از جنگ جلال الدین با مغول در سال ۶۲۴ هـ در اصفهان مغولان به خراسان گریخته و از نیشابور به قصد عبور از جیحون گذر کرده اند^۶ و سال بعد که غیاث الدین خوارزمشاه بر جلال الدین یاغی شد به خراسان گریخت و جلال الدین در همین سال (۶۲۵ هـ) لشکریانی به خراسان

۱. رشید الدین، همان، ص، ۳۷.

۲. نسوی، همان، ص ۹۱، و نیز بارتولد، ترکستان نامه، ص ۹۰۸.

۳. نسوی، همان، ص ۲۱.

۴. نسوی، همان، ص ۱۳۱.

۵. جوبینی، همان، ص ۱۶۹.

۶. همان، ص ۸۲.

فرستاده است.^۱ نسوی که به دلیل تعلقات ملکی در اثر خود موسوم به سیرت جلال الدین اوضاع اداری خراسان را تعقیب نموده، متذکر می شود که سلطان جلال الدین تا آخرین سالهای حکومت خویش امور خراسان را حل و عقد، و عمال دیوانی آنجا را عزل و نصب کرده است.^۲ در آخرین خبر نسوی در این مورد، این نکته جالب توجه است که در سال ۶۲۶ هـ اکتای قآن به جلال الدین پیغام داد که حاضر به صلح است و جیحون را مرز خود با او می داند.^۳ این خبر نشان از حاکمیت جلال الدین در خراسان و بالطبع بر نیشابور دارد.

جلال الدین در سال ۶۲۸ هـ کشته شد. اما تا چند سال پس از او خراسان همچنان عرصه جنگ و جدال بود. زیرا دو تن از سرداران جلال الدین به نامهای قراجه و یغان سنقور در نیشابور و مضافات آن تاخت و تاز می کردند و مردم را به سوی جلال الدین می خواندند. این دو شحنه های مغول را می کشتند و برکسانی که به مغولان پیوسته بودند، رحم نمی کردند.^۴ از جانب دربار مغول در این زمان جور ماغون مأمور خراسان بود و جتتمور حریف امرای جلال الدین نشد. به دستور اکتای قآن از بادغیس لشکریان فراوانی از مغول به خراسان اعزام شدند. اکتای دستور داده بود «بقایای شمشیر را برباد فندهند و از دیار خراسان دیار نگذارند و آب بر منازل ایشان بندند چنانکه از آن اثر و ظل نماند.»^۵ در نتیجه، تا سال ۶۳۰ هـ لشکریان مغول سراسر خراسان در نور دیدند. هر کس ایستادگی کرد، نابود شد و هر آنکس که اطاعت کرد، باقی ماند.^۶ جوینی خبر می دهد که سه سال بعد (۶۳۳) امور دیوانی خراسان، زیر نظر مغولان از نوسامان گرفت.^۷ در این زمان طوس مقرر سرداران و امرای مغول شده بود و بتازگی آنان به تأسیس عمارتهایی در آنجا مشغول شده بودند. جوینی در باره نخستین روزهای تجدید عمارت طوس

۱. نسوی، همان، ص ۱۷۷-۱۷۵ و ۱۲۸.
 ۲. همان، ص ۱۹۷.
 ۳. همان، ص ۲۲۰-۲۱۹.
 ۴. همان، ص ۲۲۲.
 ۵. همان، ص ۲۲۴.
 ۶. همان، ص ۱۳۲-۱۳۰.
 ۷. همان، ص ۲۲۰-۲۱۹.



می‌نویسد «سرایبی اول روز بدودینارونیم رکنی بفروخته بودند و یک هفته دیگر را بدویست و پنجاه دینار بفروختند.»^۱ اما نیشابور در غروب غم انگیز خویش سربرخاک سرد عزیزان خود نهاده بود، و دیگر هیچ گاه به عظمت گذشته خویش دست نیافت.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شہناز گل خان کی زیر نگرانی

پرتال جامع علوم انسانی